

## واژگان اضداد در قرآن

محمد حسن ربانی

بخش مهمی از فرهنگ لغت عرب را لغات مشترک لفظی شکل می دهد. از این رو وجود مشترک لفظی در لغت عرب قابل انکار نیست، اما اینکه مشترک لفظی در قرآن نیز وجود دارد یا نه، موضوعی است که مجال بحث و بررسی بیشتری دارد.

آخوند خراسانی و گروهی بر این نکته اصرار دارند که مشترک لفظی در قرآن وجود ندارد. حال آن که بیشتر عالمان اصولی وجود مشترک لفظی در قرآن را روا و تحقق یافته می دانند؛ که آنچه از این دست وجود دارد همان لغات اضداد خواهد بود.

«ضدّ» در اصطلاح مورد نظر به معنای لغتی است که دو معنی دارد و هر یک مخالف دیگری است. بر همین اساس پاره ای از اندیشمندان به گردآوری و شرح و بسط واژگان اضداد دست زده اند و رساله هایی در این باب نگاشته اند.

محمد بن قاسم انباری رساله ای با عنوان «الأضداد» دارد که با تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم در یک جلد به چاپ رسیده است.

ابن سگیت و ابو عمرو شیبانی و أصعمی که هر سه از مشاهیر لغویان سده های نخستین اسلامی هستند هر یک رساله ای در مقوله اضداد دارند، این سه رساله با تلاش یکی از مستشرقان چاپ شده است.

قطرب نیز کتابی در دو جلد دارد، که بسیار از آن نقل می شود و استاد محمدحسین آل یاسین نیز کتابی در این زمینه دارد. ۲

آنچه گذشت تألیفاتی است که درباره اضداد در لغت عرب وجود دارد، تفتازانی نیز در شعری کوتاه به پاره ای از این لغات اشاره کرده:

ده لفظ از نوادر الفاظ برشمر هر لفظ را دو معنی در آن ضد یکدگر... ۳  
این نوشته بر آن است تا لغات یادشده را در قلمرو آیات قرآن مطالعه کرده و کاربرد آنها را در معانی ناهمساز را مورد بررسی قرار دهد. مهم ترین واژه اضداد در قرآن از قرار زیر هستند:

### ۱. بین

در معجم الفاظ القرآن می نویسد: «بین» گاهی به معنای فرق و جدایی و گاه به معنای وصل به کار می رود. علامه آلوسی بغدادی پس از تأمل و پژوهشی لغوی آن را از اضداد شمرده است. مکی بن ابی طالب می افزاید: اصل آن افتراق است، ولی بر وصل نیز گاهی دلالت دارد. ابن انباری آن را در کتاب الأضداد فهرست کرده است. ۴

اکنون سخن در آیه شریفه «لقد تقطّع بینکم» (انعام/۹۴) است. واژه «بین» در این آیه اگر به معنای افتراق و جدایی باشد، ظرف است و در این صورت باید به اسم تشبیه یا جمع اضافه شود، چنان که واژه «بین» در این آیه به «کم» اضافه شده است که ضمیر جمع است. البته در یک صورت صحیح است که «بین» به معنای افتراق باشد و به اسم مفرد اضافه شود، و آن صورتی است که اسم مفرد،

دارای معنای جمع باشد؛ مانند «لانفرق بین أحد» و یا دو اسم مفرد بر یکدیگر عطف شده باشند؛ مانند «بینی و بینک».

مرحوم میرزا حبیب الله خوبی در شرح سخن امیرمؤمنان علیه السلام «فطفقت أرتأی بین أن أصول بید جداء أو أصبر علی طخیة عمیاء» فرموده است:

«أو» به معنای واو است، زیرا واژه «بین» می بایست به تشبیه یا جمع اضافه شود و کلا و کلتا نیز همین حکم را دارد؛ «بین» در تمام کاربردهای قرآنی این گونه است. ۵  
واژه «بین» ۸۸ بار در کتاب آسمانی به کار رفته که از آن میان آیه ۹۴ سوره انعام مورد بحث قرار گرفته است؛ مکی بن ابی طالب و ابوالبرکات ابن انباری صاحب البیان در این باره نوشته اند: کلمه بین، دو قراءت دارد؛ رفع و فتح.

مکی بن ابی طالب می گوید: کسانی که قراءت رفع را برگزیده اند، آن را فاعل برای تقطع دانسته اند، و بین را به معنای وصل تفسیر نموده اند، «لقد تقطع وصلکم؛ أي تفرق جمعکم» و ابن انباری گفته است: کسانی که آن را مفتوح قراءت کرده اند، آن را ظرف و مبنی بر فتح دانسته اند و فاعل تقطع را ضمیر مستتر به حساب آورده اند - ضمیری که به مصدر تقطع برمی گردد - ۶.

طبرسی در این باره اظهار داشته است که برخی مرجع ضمیر را معنوی نمی دانند، بلکه آن را از مقام استخراج می کنند و در آیه ضمیر به وصل بر می گردد که از مقام فهمیده می شود. ۷  
نویسندگان معجم الفاظ القرآن ضمیر را به الأمر برگردانده اند، نظریه چهارمی نیز اظهار شده است که فاعل آن «ما»ی موصوله بوده و حذف شده است: «لقد تقطع ما بینکم أو الأمر بینکم».

ابن انباری وجه پنجمی افزوده که «ما» موصوفه می باشد، زیرا «ما»ی موصوله حذف آن جایز نیست، ولی موصوفه حذفش جایز است. ۸.

## ۲. حَسِبَ

لغویان در مباحث لغوی و نحویان در بحث افعال قلوب یاد کرده اند که «حَسِبَ» از افعال اضداد می باشد، و در معانی علم، شک، یقین و تردید به کار می رود. ۹ ماده «حَسِبَ» در تمام کاربردهای قرآنی به معنای گمان است، تنها موردی که به معنای یقین به کار رفته در این آیه است:

«و حسبوا ألا تكون فتنة» مائده/۷۱

امین الإسلام طبرسی (م ۵۴۸ هـ ق) می نویسد: آیه شریفه دو گونه قراءت شده:

یک. رفع «تکون». در این قراءت «أن» مخففه از مثقله می باشد، و ضمیر شأن در تقدیر است؛ در این وجه «حسب» به معنای «علم» است، چون تأکید با یقین و علم مناسب است، نه شک و تردید.  
دو. نصب «تکون» که در این صورت «أن» ناصبه خواهد بود، در این فرض «حسب» به معنای گمان خواهد بود. طبرسی خود ترجیح داده است که «أن» ناصبه و «حسبوا» به معنای ظنوا باشد، در حالی که در جوامع الجامع از زمخشری پیروی کرده، و آن را مخففه از مثقله دانسته است. ۱۰

## ۳. أَخْفَى

احمدبن علی فیومی (م ۷۷۰ هـ) و حسین بن راغب اصفهانی (م ۵۰۵ هـ) تصریح کرده اند که «اخفاء» به معنای ظاهر ساختن، و پنهان کردن می آید، بنابراین باب افعال این واژه از اضداد است. راغب در توضیح این واژه نوشته است:

«خفی به معنای پنهان کرد و ظاهر کرد به کار می رود، لغتی است که دو معنی دارد؛ به یک معنی لازم و بدون مفعول، و به معنایی متعدی و نیازمند مفعول. واژه های اخفی، اکن، کتم، ستر، أسر، جنّ و أختب معانی نزدیک به یکدیگر دارند، و در مقابل اعلان، ابداء و اظهار به کار می روند.» ۱۱

آیه ای که مورد بحث و مناقشه قرار گرفته آیه زیر است:

«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا» طه/۱۵

فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۶ هـ) در مجمع البحرین می نویسد:

«در آیه شریفه دو احتمال داده اند، ولی بیشتر مفسران؛ از آن جمله طبرسی و زمخشری در جوامع الجامع و کشاف آن را به معنای پنهان کردن گرفته اند، و از سعید بن جبیر نقل کرده اند که آن را ثلاثی قراءت کرده است؛ ابوالبقاء عکبری گفته در اخفیهها دو احتمال وجود دارد: اخفی از اضداد است، و گفته شده که همزه برای سلب است، (یعنی خفای آن را برطرف کردم).» ۱۲

۴. أسرّ

«سرّ» به معنای پنهان و مخفی شد آمده و «أسرّ» متعدی آن می باشد. طبرسی در جوامع الجامع و فیومی در المصباح المنیر، و قرطبی در الجامع لأحكام القرآن و بیضاوی در انوار التنزیل تصریح کرده اند که «أسرّ» از لغات اضداد است و به معنای اظهار کردن نیز می آید، ۱۳ در تفسیر آیه «و أسرّوا الندامة لما رأوا العذاب» (سبأ/۳۳). طبرسی در مجمع البیان و جوامع الجامع و زمخشری در کشاف و راغب اصفهانی در المفردات، و فیض کاشانی در صافی و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود به صراحت گفته اند «أى أخفوا» یعنی پنهان کردند ندامت خود را، ولی قرطبی از مفسران برجسته مالکی مذهب می گوید: «أسرّوا» به معنای «أظهروا» است، یعنی ندامت و پشیمانی خود را آشکار کردند، چون واژه اسرار از اضداد است و به دو معنای اظهار و اخفا می آید، ابن انباری در البیان، و فیض کاشانی در صافی، و بیضاوی هر دو وجه را آورده اند و هیچ یک را بر دیگری ترجیحی نداده اند؛ بیضاوی گفته است: أسرّ از اضداد است، زیرا همزه باب افعال برای ازاله نیز به کار می رود؛ مانند: «أشکیته»؛ یعنی شکایت او را برطرف کردم. ۱۴

نتیجه آرای مختلف این است که به هر حال لفظ «أسرّ» در دو معنای مخالف به کار رفته است، ولی وجه آن در دیدگاه ها فرق می کند.

۵. شراء

راغب اصفهانی می نویسد:

«شراء و بیع متلازم یکدیگر هستند، مشتری دهنده ثمن و گیرنده مثنی است و بائع دهنده مثنی و گیرنده ثمن می باشد، این در فرضی است که مبیعه بر جنس و پول انجام گیرد؛ اما در بیع کالا به کالا هر یک صحیح است که بائع یا مشتری باشند؛ و به همین جهت بائع و مشتری به جای یکدیگر به کار می روند.» ۱۵

ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ ق) در نهاییه و اسماعیل بن حماد جوهری (م ۳۹۵ هـ) در صحاح اللغه و فیروزآبادی (م ۸۱۷ هـ) در القاموس المحیط و مؤلفان معجم الفاظ القرآن و طبرسی ذیل آیه ۲۰۷ بقره آورده اند که «شری» به معنای «باع»؛ یعنی فروخت و نیز «اشتری» به معنای خرید استعمال می شود. ۱۶

فیومی (م ۷۷۰ هـ) و طبرسی ذیل آیه «لابیع و لاخلَّة» گفته اند: باع در معنای فروخت، و ابتاع در معنای خرید به کار می رود. بنابراین لغت شراء و بیع هر دو از اضدادند، ولی شری و باع در ثلاثی مجرد بیشتر در «فروختن»، و «اشتری» و «ابتاع» در مزید، پیشتر در خریدن به کار می روند. ۱۷

زمخشری در اساس البلاغه تصریح کرده است: اشتراء و شراء حقیقت در خرید و فروش کالا است، ولی به طور مجازی در معنای استبدال به کار می رود؛ مانند آیه شریفه «ولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى» (بقره/۹۰). ۱۸.

ابن منظور و طبرسی ذیل آیه ۱۶ بقره می گویند: در این گونه موارد خریدن و فروختن واقعی نیست، هر کسی که رغبت در به دست آوردن چیزی دارد و در پی آن باید چیز دیگری را از دست دهد، می گویند آن را خرید. ۱۹

قرطبی در تفسیر خود ذیل آیه ۲۰۷ بقره ۲۰، و شیخ طوسی ذیل آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره/۲۰۷) و علامه مجلسی در بحار الأنوار و نویسندگان معجم الفاظ القرآن تصریح کرده اند: ماده «شراء» در هر آیه قرآنی که به کار رفته باشد، به معنای فروختن است؛ از آن جمله در آیه ۲۰۷ بقره ۲۱ نوع مفسران همچون شیخ طوسی، طبرسی، قرطبی، بیضاوی، بروسوی، زمخشری، طبرسی و ابوالفتوح رازی و نیز فرید وجدی در المصحف الشریف و همچنین ابن منظور تصریح کرده اند که «یشری» در آیه ۲۰۷ بقره به معنای فروختن می باشد. ۲۲

#### ۶. صریخ

در معجم الفاظ القرآن آمده است:

«صراخ» صوت شدید می باشد، و فعل آن صَرَخَ است، صریخ صدای صراخ می باشد، و صریخ به معنای مُغیث (فریادرس) یا اغاثه (فریادرسی) می آید و نیز به معنای مستغیث (فریادخواه) به کار می رود؛ کلمه «صریخ» از اُضداد است، «استصرخ» یعنی طلب کمک کرد، و «أصرخه» یعنی او را کمک نمود، «مُصْرِخ» اسم فاعل آن است. ۲۳

زمخشری در اساس البلاغه گفته است: صراخ صدای کمک جو و صدای کمک کار می باشد، عرب می گوید: جاء فلان صارخاً و صریخاً و مستصرخاً مستغیثاً، آمد در حالی که طلب کمک می کرد و می گویند: أقبل صارخاً و صارخهً و صریخاً و مصرخاً؛ روی آورد در حالی که کمک کار و فریادرس بود. ۲۴

ابن منظور می گوید: صریخ به معنای مغیث و مستغیث می آید و از اضداد است، ولی در صراخ اختلاف است، بعضی آن را به معنای مغیث و بعضی آن را به معنای مستغیث دانسته اند، و صریخ نیز، فعیل به معنای مفعول است، مانند نذیر به معنای اندازنده. ۲۵

فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۶ هـ) نیز تصریح کرده که صریخ از اضداد است. ۲۶

اینک به موارد کاربرد این واژگان در قرآن می پردازیم:

- «إن نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم و لا هم ینقذون» یس/۴۳

صریح در آیه فوق را معجم الفاظ القرآن به معنای فاعل دانسته؛ یعنی مغیث «کمک کار و فریادرس»، ولی زمخشری آن را به معنای مصدری گرفته؛ یعنی «لإغاثة لهم»، که ابوحیان اندلسی در تفسیر مختصر خود النهر الماد بر او خرده گرفته است. ۲۷ ابوحیان تنها دانشمندی است که در بحثهای ادبی به مناقشه با زمخشری پرداخته هر چند در مباحث بلاغی دیدگاه های او را پذیرفته است. ابوحیان گفته دلیلی ندارد که صریح مصدر باشد، و شاهد عرب آن را تأیید نمی کند که فعیل به معنای افعال باشد، طبرسی در جوامع میان هر دو قول جمع کرده؛ و هر دو وجه را صحیح دانسته، یک وجه را در جوامع الجامع آورده و وجه دیگر را در مجمع البیان نقل کرده است. ۲۸

- «فلاتلومونی و لوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم و ما أنتم بمصرخی» ابراهیم/۲۲

ابن منظور در لسان العرب و طریحی در مجمع البیان و فیض کاشانی در صافی و ابی السعود تصریح کرده اند که مصرخ به معنای مغیث است. ۲۹

- «فإذا الذی استنصره بالأمس یستصرخه» قصص/۱۸

- «و هم یصطرخون فیها» فاطر/۳۷

علامه سید عبدالله شبر (۱۲۴۲هـ ق) هر دو را به معنای طلب دانسته است. ۳۰

## ۷. ظنّ

ابن انباری و فیومی و ابن اثیر و ابن فارس و زهری گفته اند ظنّ از اُضداد است، ابن انباری معتقد است که «ظن» هم به معنای «شک» و هم به معنای یقینی که شک در آن وجود ندارد آمده است.

۳۱

احمد بن فارس می گوید: «ظنّ» دو اصل و ریشه دارد؛ یقین؛ مانند آیه «قال الذین یظنون أنّهم

ملاقوا الله»، و دیگر شک. ۳۲

زرکشی در البرهان و مؤلفان معجم الفاظ القرآن و بیضاوی و ابی السعود و راغب اصفهانی و طبرسی تصریح کرده اند که هرگاه بعد از ماده ظنّ و مشتقات آن «أن» مخففه و «أنّ» مثقله به کار رود دانسته می شود که ظن به معنای یقین است، زیرا این لفظ برای تأکید وضع شده بر تأکید دلالت می کند. راغب اصفهانی می گوید در آیه «و ظنّوا أنّهم إلینا لایرجعون» ظنّ به معنای علم است، زیرا در سیاق آن «أنّ» استعمال شده است. ۳۳

بیضاوی و ابی السعود ذیل آیه ۲۳۰ بقره گفته اند: در استعمالات عرف گفته نمی شود «علمت أن یقوم زید»، چون آن ناصبه برای توقع است و با علم منافات دارد و این همان استدلال زمخشری در کشف است. ۳۴

زرکشی می گوید اگر بعد از ظنّ آن ناصبه باشد، ظنّ قطعاً به معنای گمان خواهد بود، مانند این آیه: «إنّ ظننا أن یقیما حدود الله» (بقره/۲۳۰).

زرکشی افزوده است که هرگاه ظن به امری ستودنی و در خور پاداش تعلق گیرد به معنای علم خواهد بود، و اگر به چیزی ناپسند و نکوهیده تعلق گیرد، به معنای شک خواهد بود. ۳۵

کاربرد واژه «ظنّ» در قرآن فراوان است و مفسران و مترجمان قرآن در ترجمه و تفسیر این آیه به شدت گرفتار ناهمسانی و بی ثباتی هستند، به طوری که برخی مترجمان چندین مورد را «گمان» معنی کرده و بسیاری از موارد دیگر همانند آن را به علم و یقین ترجمه نموده اند! مثلاً در آیات زیر:

- «قال ما أظنّ أن تبديد هذه أبدأ» كهف/۳۵

- «ما أظنّ الساعة قائمة» كهف/۳۶

ابوالفتوح واژه ظنّ را به پندار، ترجمه کرده است، ولی برخی از مترجمان و مفسران معاصر، آیات سوره کهف را به «باور نمی کنم»، ولی سوره فصلت را به «گمان نمی کنم» ترجمه کرده اند. ۳۶

- «و إني لأظنّك يا موسى مسحوراً» اسراء/۱۰۱

- «و إني لأظنّك يا فرعون مثبوراً» اسراء/۱۰۲

قرطبی و طبرسی هر دو فعل «أظنّ» را می دانم معنی کرده اند، ولی گروهی آن را به گمان ترجمه کرده اند. ۳۷

- «ما علمت لكم من إله غيري... و إني لأظنّه من الكاذبين» قصص/۳۸

زمخشری در کشف می نویسد:

«اگر «ما علمت» کنایه از عدم وجود باشد، أظنّ می تواند به معنای یقین باشد، و می توان «ما

علمت» را بر ظاهر آن باقی گذاشت، و در این صورت «أظنّ» به معنای گمان خواهد بود.» ۳۸  
مانند این آیه، آیه «و إنا لنظنّك من الكاذبين» است که تفسیرنمونه در ترجمه آن آورده است: ما مسلماً تو را از دروغ گوین می دانیم؛ ولی شیخ طوسی در توضیح آیه «إن نظنّك لمن الكاذبين» (شعراء/۱۸۶) گفته است: «إنا نحسبک كاذباً من جملة الكاذبين» و در تفسیر نمونه همین مورد، گمان ترجمه شده است. ۳۹

- «ألا يظنّ أولئك أنهم مبعوثون ليوم عظيم» مطففين/۴

شیخ طوسی و فیض کاشانی چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده یظنّ را به معنای یعلم تفسیر کرده اند، ولی تفسیر نمونه آن را به گمان ترجمه کرده است. ۴۰

- «الذين يظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم إليه راجعون» بقره/۴۶

شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و فیض کاشانی در صافی آن را به معنای «یعلمون و یتیقنون» تفسیر کرده اند، ولی برخی دیگر آن را به معنای گمان گرفته اند. ۴۱

- در آیه «قال الذين يظنون أنهم ملاقوا الله» (بقره/۲۴۹) تفسیر جلالین و زمخشری و فیض کاشانی «ظنّ» را به معنای گمان دانسته اند، ولی شیخ طوسی در تبیان و پیرو او طبرسی در مجمع البیان در «یظنون» سه وجه را محتمل دانسته اند: ۱. به معنای «یتیقنون» ۲. به معنای «یحدثون نفوسهم» ۳. به معنای «یظنون أنهم ملاقوا الله بالقتل»؛ گویی طبرسی هر دو وجه ظنّ و علم را جایز می شمارد. ۴۲

به نظر می آید ظنّ (مصدر) که در آیات آل عمران/۱۵۴، نساء/۱۵۷، انعام ۱۱۶ - ۱۴۸، یونس/۳۶ - ۶۶ - ۶۰، ص/۲۷، فتح/۱۲ و ۶، حجرات/۱۲ و ۲۸، نجم/۳۶، جاثیه/۳۲، صافات/۸۷، فصلت/۲۲، و سبأ/۲۰ آمده، در همه این موارد به معنای گمان باشد، و اسم فاعل آن که یک بار در آیه شش سوره فتح به کار رفته است به معنای گمان باشد.

۸. قرء

ابن انباری، طبرسی، فیومی، ابن منظور، قرطبی، أصمعی، ابن اثیر، شافعی، آلوسی، فاضل مقداد، شوکانی و زبیدی تصریح کرده اند که قرء از أضداد است. فیومی گفته است: پیشوایان دانش لغت

مدعی شده اند «قرء» از اضداد می باشد، ابن منظور از ابوعبیده و لحيانی نیز نقل کرده که فعل آن نیز در دو معنی به کار رفته است، و قرء به فتح و ضم قاف بر طهر و حیض اطلاق می شود. ۴۳  
ابن اثیر گفته است اصل وضع این لغت به معنای وقت است، و بدین رو بر وقت طهر و حیض، یعنی روزهای پاکی و روزهای عادت زنانه اطلاق می گردد. ۴۴

طیغ لغویان و مفسران یادآور شده اند که قرء بر هر دو معنی اطلاق می شود. أقرءت المرأة؛ یعنی پاک شد، و نیز یعنی حیض شد. نتیجه این معانی دوگانه در فهم آیه ۲۲۷ سوره بقره آشکار می گردد:  
«والمطلقات یتربصن بأنفسهنّ ثلاثه قروء»

زنان مطلقه باید سه قرء نگه دارند و از ازدواج بازمانند، تا نکاح آنها آزاد و روا شود.  
کلمه قرء که برای دو معنای متضاد وضع شده و مشترک لفظی است، و اهل اصول کاربرد آن را در آیات قرآن دلیل بر وجود مشترک لفظی در قرآن دانسته اند، در حالی که آخوند خراسانی و جمعی دیگر بر این نکته اصرار دارند که مشترک لفظی در کلمات قرآنی وجود ندارد. ۴۵

آلوسی گفته است قروء جمع قرء و قرء است، ولی فتح فصیح تر است. ۴۶ طبرسی گفته است: جمع قلّه آن أقرء و جمع کثرت آن قروء است، و در بیشتر زمانها به صورت جمع کثرت می آید. ۴۷  
ابن منظور از ابوعبیده نقل می کند، که جمع قرء، قروء و أقرء می باشد، و لحيانی أقرء را نیز اضافه کرده است. سیبویه مدعی شده که لفظ اقرء و أقرء در لغت عرب شناخته شده، و بالفظ فعول از افعال و أفعال بی نیاز شده اند، ولی استعمال أقرء در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: «دعی الصلاة أيام أقرائك» سخن سیبویه را نفی می کند. البته سیبویه در مباحث نحوی مصمم بوده است تا از شعر و محاورات عرب کمک گیرد، و نه از روایات. ۴۸

مراد از قُروء

در آیه شریفه نمی توان هر دو معنی را از کلمه «قرء» استفاده کرد؛ هر چند طیغ اصولیان کاربرد مشترک لفظی در میان کلمات قرآنی را پذیرفته اند و معتقدند که واژه های مشترک در قرآن به وسیله قرینه ای در معنای مشخصی به کار رفته است.

بلی! طبرسی در مجمع البیان اصل وجود مشترک لفظی در قرآن را پذیرفته است و با این حال مشترک بودن کلمه قرء و اراده هر دو معنی را در این آیه مورد اشاره و پذیرش قرار نداده؛ زیرا روایات اهل بیت معنی و مراد آن را مشخص کرده است. ۴۹ ابوحنیفه و اهل عراق گفته اند مراد حیض است و شافعی و اهل حجاز گفته اند مراد طهر است. فقها و مفسران نیز دو گروه شده اند؛ از آنجا که ابوحنیفه معنای حیض را در کلمه قرء برگزیده، مفسران حنفی مذهب همچون زمخشری، ابی السعود، آلوسی بغدادی و ابوبکر جصاص به این نظریه تمایل یافته اند. ۵۰

زمخشری به ضد بودن کلمه قرء هیچ اشاره ای نکرده و معنای آن را حیض دانسته است.

ابوالسعود با اینکه تمام تفسیر او همان تفسیر بیضاوی است، ولی در این مورد بر خلاف بیضاوی تفسیر کرده است، چون بیضاوی شافعی، و ابوالسعود حنفی بوده است. از مفسران شیعه مؤلف تفسیر «الفرقان» اصرار دارد که «قرء» در آیه به معنای حیض است. ۵۱ در نقطه مقابل این نظریه فقیهان شافعی، مالکی و حنبلی و مفسران هر سه طایفه اصرار دارند که مراد طهر است، و عده با تمام شدن سه طهر تمام می شود؛ نه سه حیض - که زمان کمتری را می طلبد ۵۲ - .

مقداد بن عبدالله سیوری (م ۸۲۵ هـ ق) در کنزالعرفان که بهترین کتاب در آیات الاحکام شیعه می باشد، به چهار دلیل استدلال کرده است که مراد «طهر» است. یکی از ادله او آن است که عالمان نحوی گفته اند: تمیز سه تا ده از نظر مؤنث و مذکر بودن بر عکس خود عدد است و از آنجا که «ثلاثه» مؤنث آمده، فهمیده می شود که مراد از قروء همان طهر است، زیرا لفظ حیض مؤنث مجازی است. ۵۳

#### ۹. مقوین

واژه «مقوین» تنها یک مرتبه در قرآن به کار رفته است؛ در آیه ۷۳ سوره واقعه: «نحن جعلناها تذکره و متاعاً للمقوین»

طبرسی در مجمع البیان تصریح کرده که «مقوین» از اضداد است، «مقوی» هم به کسی گفته می شود که صاحب مال و امکانات باشد و هم به فردی اطلاق می شود که مال و امکاناتش از بین رفته باشد. ۵۴ ابوالفتوح رازی به نقل از «قطرب» و نیز ابن منظور در لسان العرب، و شرتونی در اقرب الموارد تصریح کرده اند که «مقوین» دارای دو معنای متضاد است. ۵۵

راغب گفته است: «أقوی فلان»؛ یعنی فقیر شد؛ مانند: أقرب و أرجل. ۵۶ زمخشری می گوید: «مقوین» کسانی هستند که در بیابان فرود می آیند، یا کسانی که شکم آنها یا سفره آنها از طعام خالی است، نیز می گویند: «أقویت من أيام»؛ یعنی مدتی است چیزی نخورده ام. ۵۷ ابوالفتوح رازی با آن که برای «مقوین» دو معنی قائل شده، معتقد است که این واژه از اضداد نیست، زیرا هر یک از دو معنای آن در نتیجه نوع اشتقاق حاصل آمده است؛ نه اینکه هر دو معنی در اصل ماده نهفته باشد. ۵۸

عبارت کشاف و طبرسی و اقرب الموارد و لسان العرب ناظر به همین معنی است. ۵۹

۲. أقوی الرجل: زاد و توشه او تمام شد، همان گونه که در مجمع و کشاف و مفردات و اقرب الموارد نیز تصریح شده، و ابن منظور از ابن اعرابی و ابوعبید نقل کرده است. ۶۰ به هر حال در کلمه «مقوین» در آیه شریفه چند نظریه وجود دارد:

یک. فراء گفته است مراد از «مقوین» مسافرانی هستند که در بیابان فرود آیند. (لسان العرب).

دو. مراد از «مقوین» فقیران هستند (مفردات راغب).

سه. طبرسی معتقد است «مقوین» از اضداد می باشد، بنابراین مراد از «مقوین» اغنیا و فقرا هستند، و این معنی بر همان مبنای طبرسی است که در علم اصول کاربرد یک لفظ در بیشتر از یک معنی را ممکن می داند. ۶۱

#### ۱۰. تعزیر

«والذین آمنوا به و عزروه و نصره» اعراف/۱۷۵

تعزیر بدان گونه که زمخشری و طبرسی در کشاف و جوامع تصریح کرده اند، اصل آن به معنای منع است، ۶۲ و به همین جهت فقها به تعداد ضربات تنبیهی که کمتر از مقدار حدّ بوده و مورد نص قرار نگرفته باشد تعزیر می گویند، زیرا انجام آن، مانع فرد خطاکار از بازگشت به خطا می شود و یا مانع گرایش دیگران به گناه و خطا می گردد؛ چه اینکه واژه «حدّ» نیز در اصل به معنای منع است.



فیروزآبادی در القاموس المحيط تصریح کرده که ثلاثی مزید و ثلاثی مجرد آن به یک معنی است، و مزید، مبالغه همان معنای ثلاثی مجرد است. ۶۳ در آیه شریفه مفسران و مترجمان آن را مترادف نصره دانسته اند و به همین دلیل در ترجمه یک معنی را آورده اند.

#### ۱۱. تهجد

«و من اللیل فتهجد به نافله لک...» اسراء/۷۹

احمد بن علی فیومی می گوید: «هجد» بر وزن قعد است، هجود خوابیدن در شب را گویند، اسم فاعل آن هاجد، و جمع آن نیز هجود است، مثل راقد و رقود و ساجد و سجود، و جمع آن «هجد» مثل «رکع» نیز آمده است. ۶۴

معنای دیگر «هجد»، نماز خواندن در شب است، پس «هجد» نیز از اضداد است.

راغب اصفهانی «تهجد» را مطاوعه «هجد» دانسته و اظهار داشته است که معنای زایل کردن در آن نهفته است، او را بیدار کردم، و او نیز بیدار شد، مانند «مرض» که به معنای برطرف کردن مرض می باشد. ۶۵

ابن اثیر جزری نیز گفته: «تهجدت» یعنی بیدار شدی، و نیز یعنی خوابیدی. پس «تهجد» از اضداد است، جوهری (م ۳۹۵ هـ) نیز «هجد» و «تهجد» را از اضداد دانسته است. ۶۶

این نکته مورد بحث است که تهجد دو معنای موضوع له دارد، یا «تهجد» به معنای خوابیدن و ازاله آن می باشد، راغب اصفهانی و طبرسی بر وجه دوم اصرار دارند، طبرسی در جوامع الجامع یادآور شده است که «تهجد» ترک خواب است برای عبادت، مانند تأثم و تحرّج، که دلالت بر ترک گناه دارد، راغب نیز همانند طبرسی اظهار نظر کرده است. ۶۷ کشاف زمخشری که او نیز معاصر آن دو بوده همانند ایشان نظر داده است. ۶۸

مؤلفان معجم الفاظ القرآن نیز بر معنای سلب در «تهجد» تکیه دارند، از این رو لفظ تهجد دو معنای رویارو خواهد داشت. در نتیجه «تهجد» بنابر تصریح ابن اثیر، جوهری، فیومی، فخررازی، ابو عبیده، ابن اعرابی و ازهری از اضداد است، و بدین رو لفظ تهجد را می توان به بیدارباش ترجمه کرد. ۶۹

ولی بنابر رأی و نظر طبرسی در جوامع الجامع و زمخشری در کشاف و راغب در مفردات و نویسندگان معجم الفاظ القرآن، تهجد ازاله و سلب معنای هجود است، و در لفظ تهجد معنای سلب خوابیده است، متهدد به کسی گفته می شود که خوابیده مثل هاجد، و متهدد به کسی گفته می شود که هجود را رها کرده، یعنی کسی که خواب را رها کرده و بیدار می شود. ۷۰ علامه شبّر نیز فرمود: «دع الهجود للصلاة بالقرآن» ۷۱؛ خوابیدن را رهاکن برای اقامه نماز با قرآن.

#### ۱۲. وراء

راغب اصفهانی، مؤلفان معجم الفاظ القرآن، فیومی، شرتونی، ابو حیان، زجاج، زبیدی و طبرسی تصریح کرده اند که وراء از اضداد است؛ که هم به معنای پشت سر و هم به معنای پیش رو آمده است.

طبرسی در مجمع البیان گفته است: وراء و خلف یکی است، و وراء نقیض قَدَام است، و به معنای قَدَام نیز می آید؛ ۷۳ ولی بیضاوی ذیل آیه ۹۱ سوره بقره می گوید، وراء در اصل مصدری است، که به گونه ظرف به کار می رود؛ گاه به فاعل اضافه می شود که مراد از آن چیزی است که می پوشاند و گاه به مفعول اضافه می شود که منظور از آن، چیزی است که پوشانده می شود، از این رو گاه ساتر است و گاه مستور، و بدین سان از اضداد است. ۷۴

یکی از موارد کاربرد قرآنی واژه «وراء» در آیه ۷۹ سوره کهف است:  
«و کان ورائهم ملک يأخذ کل سفینة غصباً»

راغب اصفهانی در المفردات، و فیومی در المصباح المنیر و ابوحنیان در النهر الماد و طبرسی در جوامع گفته اند «وراء» در آیه شریفه به معنای قَدَام (پیش روی) می باشد. ۷۵  
شیخ طوسی آن را از قتاده مفسر تابعی نقل کرده، و فرموده این آیه نظیر «من ورائهم جهنم» و «و من وراءهم برزخ» است، که می تواند به معنای قَدَام نیز باشد - بنابر اتساع در لغت و ظرف - ۷۶.  
فیض کاشانی این معنی را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، ولی در مقابل شیخ طوسی از زجاج ادعا کرده که وراء به همان معنای معروف یعنی خلف می باشد. ۷۷ پاره ای از مفسران هر دو را احتمال داده و هیچ وجهی را ترجیح نداده اند؛ از جمله ابوالسعود از عالمان حنفی و علامه شبّر از دانشمندان شیعی. ۷۸

ابوالسعود، ذیل آیه «و من ورائهم برزخ إلى یوم یبعثون» (مؤمنون/۱۰۰) به طور قاطع «وراء» را به معنای امام و پیش رو دانسته است، ولی ذیل آیه ۷۹ سوره بقره دو وجه احتمال داده، و ذیل آیه ۱۷ و ۱۸ سوره ابراهیم، امام را برگزیده است. ۷۹

۱. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، بحث اشتراک لفظی.
۲. ر.ک: الاعلام زرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۹۵/۷ و الذریعة و دیگر منابع کتابشناسی.
۳. همان.
۴. ابن انباری، الأضداد، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، ۱۹۸۶، کویت، ۷۵ - ۷۶.
۵. خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة، ۳/۳۷.
۶. ابن انباری، الأضداد، ۷۵ - ۷۶.
۷. طبرسی، مجمع البیان، ۵۱۹/۴.
۸. معجم الفاظ القرآن، تهران، ناصر خسرو، ماده قطع؛ ابن انباری، الأضداد، ۷۵ - ۷۶.
۹. ابن منظور، لسان العرب، ماده حسب؛ راغب اصفهانی، المفردات، ۲۳۲.
۱۰. طبرسی، جوامع الجامع، ذیل آیه ۷۱ مائده.
۱۱. راغب اصفهانی، المفردات، تحقیق صفوان عدنان داوودی، ۲۸۹.
۱۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ذیل ماده خفی.
- ۱۳ و ۱۴. بنگرید به تفسیر آیه ۳۲ سوره سبأ در تفاسیر یاد شده.
۱۵. راغب اصفهانی، المفردات، ۴۵۳.

۱۶. طبرسی، مجمع البیان، ۵۳۵/۲.
۱۷. فیومی، المصباح المنیر، ۳۱۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۵۳۵/۲.
۱۸. زمخشری، اساس البلاغۃ، ماده شری.
۱۹. طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۲/۱.
۲۰. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۲۰/۳.
۲۱. طبرسی، محمد بن حسن، التبیان، ۱۸۳/۲.
۲۲. ر.ک: تفاسیر یاد شده ذیل آیه ۲۰۷ سوره بقره.
۲۳. معجم الفاظ القرآن الکریم، ماده صرخ.
۲۴. زمخشری، اساس البلاغۃ، ماده صرخ.
۲۵. ابن منظور، لسان العرب، ماده صرخ.
۲۶. طریحی، فخرالدین مجمع البحرین، ماده صرخ.
۲۷. اندلس، ابی حیان، النهر الماد، ذیل آیه ۴۳ سوره یس.
۲۸. طبرسی، مجمع البیان، ۶۶۵/۸؛ همو، جوامع الجامع، ذیل آیه ۴۳ سوره یس.
۲۹. ر.ک: تفاسیر یاد شده، ذیل آیه ۴۳ سوره یس.
۳۰. سید شبّر، عبدالله، تفسیر القرآن العظیم، ذیل آیه ۱۸ سوره قصص و آیه ۳۷ سوره فاطر.
۳۱. ر.ک: الأضداد، المصباح المنیر، النهایة، معجم مقاییس اللغة و تهذیب اللغة، ذیل ماده ظن.
۳۲. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۴۶۲/۳.
۳۳. راغب اصفهانی، المفردات، ۵۳۹.
۳۴. زمخشری، الکشاف، ۲۷۳/۱؛ بیضاوی، انوارالتنزیل، ۲۴/۱؛ انوارالتنزیل، ۴۱۱/۱.
۳۵. زرکشی، بدرالدین محمد، البرهان فی علوم القرآن، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۸/۴.
۳۶. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ۳۳۵/۷.
۳۷. ر.ک: تفسیر قرطبی، ۳۳۵/۱۰؛ مجمع البیان، ۶۸۴/۶.
۳۸. زمخشری، الکشاف، ۴۱۳/۳.
۳۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۵۹/۸.
۴۰. همان، ۲۹۶/۱۰؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۴۷/۲۶.
۴۱. تفسیر تبیان، ۲۰۵/۱؛ مجمع البیان، ۲۱۸/۱؛ الصافی، ۲۶۲/۱.
۴۲. همان.
۴۳. ر.ک: تفاسیر یادشده ذیل آیه ۲۲۷ بقره، و کتب لغت ذیل ماده قرء.
۴۴. ابن اثیر، النهایة، ذیل ماده قرء.
۴۵. خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، بحث اشتراک لفظی.
۴۶. آلوسی، محمود، روح المعانی، ۱۲۹/۲.
۴۷. طبرسی، مجمع البیان، ۵۶۹/۲.
۴۸. ابن منظور، لسان العرب، ماده قرء.
۴۹. طبرسی، مجمع البیان، ۵۶۹/۲.
۵۰. ر.ک: تفسیر یادشده ذیل آیه ۲۲۷ بقره.

۵۱. صادقی تهرانی، محمد، ۱۳/۴.
۵۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۱۱۰/۳.
۵۳. سیوری، فاضل مقداد، کنزالعرفان، ذیل آیه ۲۲۷ بقره.
۵۴. طبرسی، مجمع البیان، ۳۳۵/۹.
۵۵. ابن منظور، لسان العرب، ماده قری؛ شرتونی، اقرب الموارد، ماده قری.
۵۶. راغب اصفهانی، المفردات، ۶۹۴.
۵۷. زمخشری، کشاف، ۴۶۷/۴.
۵۸. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، اسلامیة، تهران، ۲۲/۱۱.
۵۹. زمخشری، الکشاف، ۴۶۷/۴.
۶۰. ابن منظور، لسان العرب، ماده قری.
۶۱. طبرسی، مجمع البیان، ۳۳۵/۹.
۶۲. زمخشری، الکشاف، ۱۷۸/۲؛ طبرسی، جوامع الجامع، ۴۸۳/۱.
۶۳. فیروزآبادی، القاموس المحیط، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ماده عزر، ۱۲۵/۲.
۶۴. فیومی، المصباح المنیر، قم، دارالهجرة، ۶۳۴، ماده هجد.
۶۵. راغب اصفهانی، المفردات، ۸۳۲.
۶۶. ابن اثیر، النهاية، ماده هجد.
۶۷. طبرسی، جوامع الجامع، ۳۴۱/۲.
۶۸. زمخشری، الکشاف، ۶۸۶/۲.
۶۹. معجم الفاظ القرآن الکریم، ماده هجد.
۷۰. همان.
۷۱. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن العظیم، ذیل آیه ۷۹ اسراء.
۷۲. ر.ک: منابع یادشده ذیل ماده وری یا ذیل تفسیر آیه ۷۹ سوره کھف.
۷۳. طبرسی، مجمع البیان، ۷۴۸/۶.
۷۴. بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۲۳۳/۳.
۷۵. منابع فوق، و راغب اصفهانی، المفردات، ۸۶۶.
۷۶. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۸۰/۷ و ۳۹۴.
۷۷. فیض کاشانی، الصافی، ۲۵۵/۳.
۷۸. ابوالسعود، تفسیر ابی السعود، ۲۳۷/۵.
۷۹. همان، ۱۲۰/۱ و ۳۹/۵.

